



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## و «ماتریکس» نابود شد...!

که نفس عمل بسیار خوشایند بود و راستی که فیلم «ماتریکس» از چنان ارزش والایی - چه به لحاظ فلسفی و چه به لحاظ سینمایی - برخوردار است که انتظار می‌رفت فیلمنامه آن خیلی پیش‌تر از اینها ترجمه شده به چاپ برسد و دلیل اینهمه تأخیر را نمی‌دانم. اما وقتی شروع به خواندن فیلمنامه کردم، آه از نهادم بلند شد! متأسفانه کاشف به عمل آمد که این کتاب نه تنها از ترجمه خوب یا حتی متوسطی برخوردار نیست، بلکه اصولاً مترجمان گرامی به خودشان زحمت نداده‌اند که متن اصلی فیلمنامه را تهیه کرده، از روی آن اقدام به ترجمه نمایند و صرفاً هر آنچه را که خود از فیلم برداشت کرده و یا شنیده‌اند، عیناً به روی کاغذ آورده‌اند! و ای کاش دست کم درک درستی از فیلم یا حداقل تسلط کافی به زبان انگلیسی وجود می‌داشت.

نمونه‌هایی که در زیر می‌آورم، خود گویای همه چیزند و

به قول بزرگی، ترجمه به خودی خود خیانتی است عظیم! که صدالبته منظور ایشان «ترجمه خوب و قابل قبول» است. در این صورت خودتان قضاوت کنید که چه می‌توان گفت در مورد ترجمه‌ای که اصل اثر را به کلی «نابود» می‌کند؟! و چه می‌توان گفت در مورد ناشری که از چاپ چنین آگهی ترجمیمی و توزیع آن در میان خوانندگان از همه جا بی‌خبر ابایی ندارد؟

متأسفانه در سالهای اخیر با بحران غربی در امر «ترجمه» روبه رو شده‌ایم؛ بحران افزایش مترجمان و البته ناشران «بی‌تعهد».

بحث در باب این مقوله فراوان است که نه جای آن در این جستار اندک است، نه در تخصص نگارنده این سطور. اما موضوعی که بهانه‌ای شد تا دست به قلم ببرم، چاپ فیلمنامه «ماتریکس» بود در میان مجموعه‌ای از فیلمنامه‌ها توسط نشریه سینما تئاتر (ضمیمه شماره ۴۰). ترجمه شهاب شهرزاد و امید بهکار. باید خاطر نشان کنم



فلسفه و مطالعات فرهنگی



شماره ۱۳۸

کاغذی که صرف چاپ فیلمنامه مذکور شده است. توضیح دیگر اینکه برای درج ترجمه‌های صحیح از کتاب ماتریکس، مکاشفه قرن (نشر مس، ۱۳۸۱) بسیار سود برده‌ام. امید که به عدم رعایت قانون «کپی‌رایت» متهم نشوم!

□ (ص ۳) محتوای مکالمه تلفنی بین زن و مرد به کلی عوض شده است، ذکر چند جمله کافی است:

○ مرد: کی می‌خواهد بکشدش...

زن: مورfnوس ایمان داره که «تو» انتخاب موردنظر هستی. مرد: برای تو؟

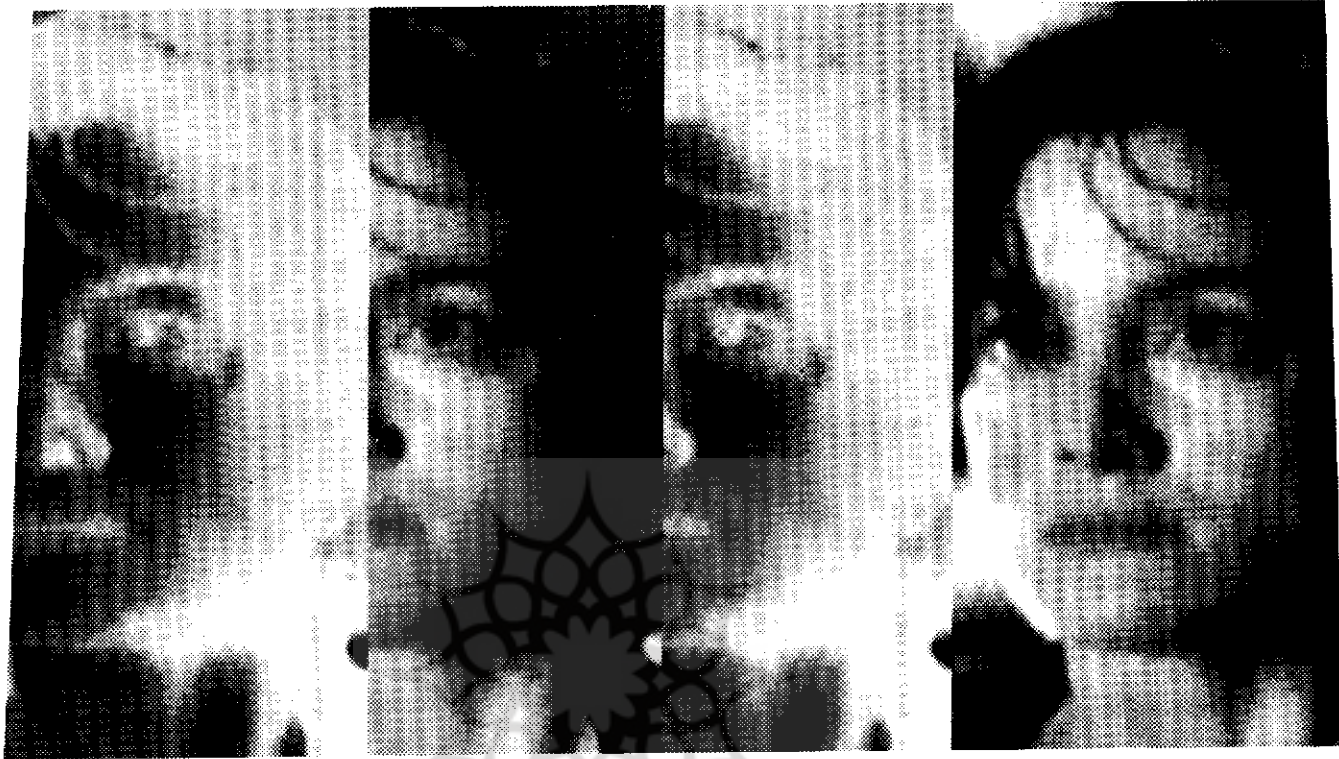
زن: نظر من مهم نیست.

قیاس بفرمایید با ترجمه صحیح:

● مرد: اون قراره کشته بشه، می‌فهمی؟

زن: مورfnوس ایمان داره که او «برگزیده» است.

متأسفانه (یا خوشبختانه!) در این مورد خاص، مشت نمونه خروار نیست و به ناچار تنها تعدادی از اشکالات را دست‌چین (!) کرده‌ام، وگرنه حجم این مقاله نیز چیزی می‌شد در حد همان ۶۴ صفحه



مرد:  
تو چطور؟

زن: نظر من مهم نیست.

□ (ص ۴) اصطلاح بی ربط «اسمنت» معلوم نیست از کجا آمده و جایگزین واژه Agent شده است! علاوه بر آن، هرکدام از Agentها که می توان آن را محافظ یا بازرس ترجمه کرد - در فیلم نامی دارند که با آن شناخته می شوند، در حالی که در این کتاب از آنها با عنوان «اسمنت ۱ و ۲ و ۳» نام برده شده است، در ادامه می خوانیم:

○ پلیس... الان نیروم می فرستم تو...

اسمنت (۱): آگه من نبودم کل افرادت می مردن...

● پلیس: من دو تا از واحدها رو فرستادم. الان دیگه میارنش

پایین...

بازرس اسمیت: نه گروهبان! افراد تو تا حالا مرده اند!

□ (ص ۵):

○ ترینیتی: مورفی، تلفن من قطع شد!

مورفئوس: می دونم! «ما» قطعش کردیم... ولی الان وقت نیست که یکی دیگه برات وصل کنیم.

● ترینیتی: مورفیس! خط مارو ردیابی کردن، نمی دونم چطوری؟ مورفیس: من می دونم، اونها کابل اصلی رو بریدن... این خط دیگه برای خارج شدن مناسب نیست.

□ (ص ۱۰) نام رئیس اداره «نیو»، آقای «راینهارت» است، اما ظاهراً در نسخه ویدئویی دوستان عزیزمان، آقای «اکاب» به گوش رسیده است!

□ (ص ۱۲) «مورفیس» راه فرار را به «نیو» نشان می دهد، او از «نیو»

می خواهد که پنجره را باز کرده و خودش را از لبه پنجره به بالا بر شیشه پاک کنها برساند و بدین ترتیب از دست بازرسها فرار کند، اما دوستان ما با برداشت تخیلی و زیبایی که از این صحنه داشته اند، فیلمنامه و اجفسکی های مادر مرده را به چنین جمله ای مزین فرموده اند:

○ روبروت یک پنجره س... برو بیرون و بیر پایین...!!!

□ (ص ۱۳) وقتی ملاک عمل، برداشت شخصی باشد، هر چیزی ممکن است: اسمنت (۱) خوب، حالا بگو بینم همکارای تروریست کیا هستند... از جانب چه کسی هدایت می شوید؟

● (چنین جمله اکشنی اصلاً در فیلم وجود ندارد! در اینجا بازرس «اسمیت» درباره «مورفیس» از «نیو» سؤال می کند و او را به عنوان یک تروریست بین المللی معرفی می کند.)

○ ... ولی تلفن حرف نمی زنه... اون برای حرف نزدنه. (!)

● تلفن به چه درد شما می خورد وقتی نتوانید صحبت کنید؟!

□ (ص ۱۵):

○ سویچ: وقت زیادی نداریم به سؤالات جواب بدیم! الان موقع آزادی توست... از هر راهی که بشه... من راهشو می دونم. نتو: بسته! (احتمالاً یعنی بسته!)

● سویچ: گوش کن «باتری قلمی»! الان وقت بیست سؤالی نیست. اینجا فقط به قانون هست... راه ما یا بزرگراه. نیو: که اینطور.

○ چون آگه بری انتهای خیابون، مجبوری که بمیری... تو خیر

نداری. (!)

● چون تو اون پایین بودی «نیو»، تو حالا اون خیابون رو می شناسی. تو می دونی که آخرش به کجا می رسه.

در ادامه، «ترینیتی» با گفتن «Apoc, Lights!» از «ایپاک»، می خواهد که چراغهای داخل اتومبیل را روشن کند، (این جمله در متن فیلمنامه وجود ندارد) این جمله ساده دیرستانی این طور ترجمه شده است:

○ لامپ رو بده ایپاک!

راننده دستگاهی عجیب را به ترینیتی می دهد.

که یعنی اسم آن دستگاه عجیب، «لامپ» است! آن دستگاه عجیب، در واقع تجسم عینی یک نرم افزار «دیباگ» در محیط مجازی «ماتریکس» است و قرار است ویروسی را که بازرسیها در شکم «نیو» کار گذاشته اند، از کار بیندازد، نه آن طور که در کتاب آمده بدن «نیو» را «پاک و تطهیر» کند!

□ (ص ۱۶): «مورفیس» احساس «نیو» را به احساس «آلیس» - قهرمان داستان آلیس در سرزمین عجایب - تشبیه می کند، اما مشخص نیست که چرا واژه «صداقت» به جای «آلیس» نشسته است! (احتمالاً به دلیل اندک شباهت شنیداری Alice و Honesty).

○ تصور من بهم می گه که الان در مورد «صداقت» فکر می کنی...

● به گمانم الان احساس «آلیس» رو داشته باشی...

□ (ص ۱۹-۱۸):

○ مورفوس: به یاد داشته باش، عین واقعیت است، به خودت راست بگو. نه چیز دیگر.

● مورفیس: به یاد داشته باش، هر چیزی که تا حالا به تو گفته ام یا خواهم گفت عین حقیقت است، نه چیز دیگر.

○ مورفوس: قرصی که خوردی برای ورود و خروج سیگنال ها طراحی شده.

● مورفیس: قرصی که خوردی بخشی از یک برنامه ردیاب بود که برای قطع سیگنال های ورودی - خروجی بدن تو طراحی شده...

○ مورفوس: از تفاوت رویا و واقعیت چگونه لذت می ببری؟ ... وجود داره... بالاتر اینکه حقیقت هم داره...

● مورفیس: تا حالا خوابی دیده ای که مطمئن باشی واقعی است؟ نیو: این نمی تونه...

مورفیس: نمی تونه چی؟... واقعی باشه؟

□ (ص ۲۱-۲۰): نام یکی از شخصیت های فیلم دوزر Dozer، گویا «دوز» شنوده شده، همچنان که «ریگان» در صفحه ۳۵ تبدیل به «رینر» شده است. در ادامه می خوانیم:

○ مورفوس: ماهیچه هات لاغرند. ساختار بدنی تو ضعیفه!

نیو: ماهیچه هام؟... جواب نمی دن.

مورفوس: انگار اصلاً از اون ها استفاده نکردی. آرام باش نتو...

داره جواب می ده.

محض نمونه بد نیست ببینیم جملات بالا ترجمه چه چیزی است:

Morpheus: Your Muscles have atrophied.

We're rebuilding them.

Neo: Why do my eyes hurt ?

Morpheus: You've never used them before!

● مورفیس: عضلاتت تحلیل رفته، داریم بازسازی شون می کنیم.

نیو: چرا چشم هام درد می کنه؟

مورفیس: تو نا حالا از شون استفاده نکردی!

توجه داشته باشید که این یکی از کلیدی ترین جمله های فیلم / فلسفه ماتریکس (به قول نویسندگان کتاب مکاشفه قرن) است و حتماً تأیید می کنید که با جراحی کردن آن به بدترین شکل ممکن تا چه حد فهم فیلم دشواری چون ماتریکس دشوارتر شده، حتی با ایجاد یک میدان مغناطیسی منفی، مخاطبان را از اطراف خود می پراکند. گناهی هم لابد به پای برادران و اچفسکی نوشته می شود که عجب فیلم ابلهانه ای ساخته اند!

□ (ص ۲۱): گویا دوستان ما نتوانسته اند یک فیلم علمی / تخیلی این چنینی را بدون ماجراهای «سفر در زمان» در ذهن بگنجانند، اما جالب اینجاست که در فیلم ماتریکس از هر دری سخنی است، مگر سفرهای زمانی!!

در فیلم جایی هست که «مورفیس» می خواهد به «نیو» بفهماند که زندگی او که ظاهراً در سال ۱۹۹۹ می گذرد چیزی جز شبیه سازی یک ابر کامپیوتر (ماتریکس) در سال ۲۱۹۹ نیست، اما در کتابواره مزبور چنین آمده است:

○ مورفوس: تو از سال ۱۹۹۹ به سال ۲۱۹۹ می ری (!) ... این طوری ایمان داری... نمی دونم این سال چه طوریه. اگه صادق باشم باید بگم دقیقاً نمی دونم... دنبالم بیا... این کشتی من است کازنره... ● مورفیس: از نظر تو سال ۱۹۹۹ است در حالی که بیشتر به سال ۲۱۹۹ نزدیکیم... نمی تونم با اطمینان بگم که در چه سالی هستیم چون صادقانه بگم، نمی دونیم...! دنبالم بیا... این کشتی منه «بختصر» (نیوکدنزر)

البته دلیلی وجود ندارد تا از کسانی که قادر به تشخیص واژه های ساده ای چون Agent, Dozer, Reagan, و Alice نبوده اند انتظار داشته باشیم تا واژه یرطمطراق Nebuchadnezzar را حتی در خواب هم رؤیت کرده باشند!

این صفحه تا آخرین سطر رهایمان نمی کند: Weird به معنای «عجیب و غیرمنتظره»، Real به معنای «واقعی» شنوده شده و معنای جمله به کلی عوض شده است.

□ (ص ۲۳): در این بخش، «مورفیس» تاریخچه مختصر و مفیدی را از جنگ انسانها و روباتها برای «نیو» بازگو می کند که این خود بسیاری از نکات مبهم داستان فیلم را روشن می کند. دشمنی دیرینه دوستان مترجم مان با نویسندگان فیلمنامه در این صفحه، بیش از پیش مشهود است! خودتان قضاوت کنید:

○ مورفوس: ... ما تنها تکه های اطلاعات هستیم... قسمت هایی برای یک جشن باشکوه با یکدیگر متحد می شوند، برای بشر. جشن عظیمی که ما را به دنیای «ای. آی» وارد می سازد... ما نمی دانیم که این تصمیم کی برای ما گرفته شده است، ولی می دانیم که به بلندای آسمان خواهد آمد (!!!)... در این زمان نیرو دوچندان خواهد شد و معتقدیم که به خود، قادر به بقا نیست و به نیروی ژرف تر وابسته است، مثل خورشید.

● مورفیس: ما فقط جسته گریخته اطلاعاتی در دست داریم... اما مطمئنیم که زمانی در اوایل قرن بیست و یکم، بشر با غرور تمام،

پیشرفت خیره‌کننده‌اش را در حیات بخشی به «ای. آی.» جشن گرفت... هوشیاری منحصر به فردی که نسل جدیدی از روبات‌ها را به وجود آورد. ما نمی‌دونیم اول کی حمله کرد. ما یا اون‌ها، اما اینو می‌دونیم که ما آسمون رو سیاه کردیم... در اون زمان، ماشین‌ها به انرژی خورشیدی وابسته بودند و این باور وجود داشت که بدون چنین منبع سرشاری از انرژی، دوام نخواهند آورد...

□ (ص ۲۵): به اینجا که رسیدم، شکم به یقین بدل شد که منبع الهام (!) دوستانمان در ترجمهٔ وزین فیلمنامهٔ ماتریکس، همانا نسخهٔ ویدئویی «با زیرنویس فارسی» بوده که در بازار موجود است، زیرا تقریباً یا تحقیقاً تمام اشتباهات فاحشی که در زیرنویس فارسی وجود دارد، در اینجا هم تکرار شده‌اند. از جمله جایی که «مورفیس» به «نیو» می‌گوید: **Breath Neo! Just breath!** که نمی‌دانم براساس چه گویشی، واژهٔ **Brave** به جای **Breath** شونده شده است!

○ **مورفئوس: فقط شجاع باش نیو... شجاع باش!**

در ادامه، شستمان خیردار می‌شود که اصلاً زبان انگلیسی، زبان مبهم و پیچیده‌ای است که باید فکری به حال آن کرد! برای نمونه:  
- I feel I owe you an 'apology'. We have a rule.

We never free a mind once it's reached a certain age.

○ **فکر می‌کنم در «امپولوژی» ما قانونی هست که ما هیچ‌گاه از ذهن خود آزاد نمی‌شویم.**

لا بد «امپولوژی» هم اصطلاحی پیچیده است که در زبان کم‌مایه و فقیر فارسی قابل ترجمه نیست. نظیر همین شیرین کاری را در صفحه ۲۷ هم داریم که «Sparring Program» شده «برنامهٔ اسپارلنگ»!

- When the Matrix was first built, there was a man born inside who had ability to change whatever he wanted, to remake the Matrix as he saw fit. It was he 'who' freed the first of us...

○ **ماتریکس تحت تسلط انسان و برای بشریت نیامد. بشری که هر آن چه اراده می‌کرد، تغییر می‌داد و در نهایت برای بازسازی ماتریکس رنج زیادی رو متحمل شد... این «هو» بود که ما رو از ازل رها کرد.**

● **وقتی که «ماتریکس» برای اولین بار ساخته شد، مردی درون اون متولد شد که قادر بود «ماتریکس» را اون طور که دوست داشت تغییر بده و حتی اون رو از نو بسازه «این همون کسی بود که» اولین گروه از ما رو آزاد کرد.**

خوب لا بد «هو» هم یک اصطلاح ظریف عرفانی و تکیه کلام درویشهاست.

- After he died the Oracle Prophesied his return.

○ **با مرگ او رسالت «اریکال» تمام خواهد شد.**

● **وقتی او مُرد، «اوراکل» بازگشتش رو بشارت داد.**

- I did what I did because I believe that search is over ...

Get some rest, you're going to need it.

- For what?

- Your training.

○ **شخص من کاری را کردم که طلب کرده بودم. چون که ایمان دارم اندیشه کردن برای یافتن، همه چیز است (!) چیزی که به آن نیاز داری و نمی‌توانی انکار کنی.**

- برای چی نمی‌تونم «انکار» کنم؟

- چون که تو داری آموزش می‌بینی!

● **من این کار رو کردم، چون باور داشتم که جستجو به پایان رسیده ... به کم استراحت کن «نیو» بهش نیاز خواهی داشت.**

- «استراحت» برای چی؟

- برای شروع آموزشها!

□ (ص ۲۸): پس از مبارزهٔ تمرینی، «مورفیس» می‌خواهد «نیو» را به غیرواقعی بودن قدرت و چالاکی خودش در محیط مجازی واقف سازد، پس به او می‌گوید:

- Do you think my being faster, stronger has anything to do with my muscles in this place?

که می‌بینید در ترجمه، این جمله معنایی به کلی متفاوت پیدا کرده و به یک لاف ابلهانه از سوی «مورفیس» بدل شده است:

○ **حالا باور کردی که من در این مکان چالاک‌ترین و قدرتمندترین شخص هستم؟! (!)**

● **تو فکر می‌کنی که سرعت بیشتر من یا قدرت بیشتر من، ربطی به عضلات من در این مکان داره؟**

□ (ص ۳۹-۳۰): بدون شرح!

- If you are killed in the Matrix, You die here?

- The body cannot live without the mind.

○ **اگر ماتریکس را بکشند، می‌میرد؟**

- کسی قادر نیست «ذهن» خود را بکشد و بدون تفکر به زندگی ادامه دهد.

● **اگر تو در «ماتریکس» کشته بشی، اینجا هم می‌میری؟**

- جسم تو بدون ذهن قادر به ادامهٔ زندگی نیست.

- I just wondering if Morpheus is so sure, why doesn't he take him to the 'Oracle'?

- Morpheus will take him when he's ready.

○ **مورفی برای چی می‌خواد که از او تا این اندازه مراقبت بشه؟ - مورفئوس اونو سالم می‌خواد... سر حال!!**

● **از خودم می‌پرسم، اگه «مورفیس» این قدر مطمئنه، چرا نمی‌بردش پیش «اوراکل»؟**

- به محض این که آماده بشه، «مورفیس» می‌بردش.

- freeze it!

○ **این چیه؟**

● **نگهش دار! (منظور متوقف کردن تصویر مجازی است).**

- If you are not one of us, you are one of them.

○ **تو از اون‌ها نیستی ولی جزئی از اون‌هایی!**

● **اگه یکی از ما نباشی، یکی از اون‌هایی.**

که این نیز یکی از جملات کلیدی فیلم است، به این معنا که همهٔ انسان‌ها به طور بالقوه می‌توانند یک «بازرس» باشند.

- Whoa, Neo. You scared the bejeezus out of me!

○ **اوه... نئو!... بچه‌ها منو اذیت می‌کنند!**

● **اوه، نیو! زهره مو ترکوندی! (یا منو ترسوندی)**

- Then we have a deal?

○ **یعنی ما الان اینجا حضور نداریم! (باور کنید، این ترجمه همین جملهٔ بالا است!)**

● **پس با ما معامله می‌کنید؟**

- Morpheus: Dozer, when you're done, bring the ship up

to broadcast depth. we're going in. Taking Neo to see her.

Neo: See who

Tank: The Oracle...

○ **مورفئوس: دوزا!...! به کشتی داره آنتن می‌زنه... به نگاهی بکن نئو: چی رو؟!**

تانک: «اریکال».

● **مورفیس: «دوزر»! غذات که تموم شد کشتی رو به ارتفاع لازم**



بیر. ما به «ماتریکس» میریم... «نیو» رو می بریم پیشش.  
نیو: پیش کی؟  
تنک: «اوراکل».

- I have these memories form my life. None of them happened. what does that mean?

○ این که مُرده بود!... این انگار به زندگی دیگه‌س... زندگی من چگونه‌س؟ (!)

● من از زندگی کلی خاطره دارم... چیزهایی که هیچ وقت اتفاق نیافتادند!... این یعنی چی؟

- So is this the same Oracle that made the Prophecy?

○ اریکال مثل یک پیامبر رسالت داره؟

● این همون «اوراکل» است که اون «بشارت» رو داده؟

- Do not try and bend the spoon. That's impossible.

- Instead only try to realize the truth.

○ این غیرممکنه که بتونه فاشق باشه... من سعی می کنم واقعیت

رو به حقیقت برسونم.

□ (ص ۴۷): منظور از Dead در اینجا قطع شدن خط تلفن است نه کشته شدن یک نفر!

- I don't know, it just went dead.

○ فکر کنم یک نفر کشته شد (!)

● نمی دونم چی شده، انگار قطع شد.

□ (ص ۴۸): از فاجعه‌ای که در سطر سطر این صفحه رخ داده

بی هیچ توضیحی می گذریم.

□ (ص ۴۹-۵۰):

- Have you ever stood and stared at it, marveled at it's beauty, it's genius?

○ دلیل اقتدار تو چیه؟... ژرفنای زیبای تو؟ (ژرفنای زیبای

«لارنس فیشبرن» هم از آن چیزهای دیدنی است!)

● تا به حال هیچ وقت به تماشای این شهر ایستاده‌ای؟ این زیبایی خیره کننده؟ این همه نوع؟

- You had your time.

○ آینده مال توست.

● دوران شما به سر رسیده.

□ (ص ۵۲) در اینجا فیلم «ماتریکس» با یک فیلم پرسوز و گداز

«هندی» اشتباه گرفته شده و صحبت‌های خشک و جدی شخصیت زن فیلم بنا به نظر کارشناسان دوستانمان تلطیف شده است!

○ اگر از من بدت میاد، می تونی تروم کنی... (اشتباه نشود، این خانم، نوعی بیسکویت نیست که بخواد «ترو» بشود، منظور ایشان «طرد» شدن است)... شایدم به جز من به کس دیگری علاقه داری (!)

● چون من در این کشتی افسر ارشد تو به حساب میام، اگه از این موضوع خوشت نیاد، خیلی راحت بهت میگم برو به جهنم!... چون به هر حال جای دیگه‌ای هم نداری که بری!

خوب دیگر، یک خانم محترم نباید این طوری صحبت بکند.

□ (ص ۵۳) گویا هدف دوستان ما از چاپ این فیلمنامه، جز

ضایع کردن نویسندگان بخت برگشته آن، چیز دیگری نبوده است:

○ طبق کلاسۀ دانش امروز، همه شما جزو پستاندارانید و در

تعادل نوع بشر سهیم هستید... تولد شماها طوری خاصه... طوری که می تونید از این مکان به مکان دیگر بروید.

● وقتی می خواستم شما انسان‌ها را به عنوان گونه‌ای از حیات طبقه بندی کنم فهمیدم که شما در واقع جزو پستانداران نیستید! هر پستانداری روی این سیاره به طور غریزی، توازنی طبیعی با محیط اطرافش برقرار می کند. اما شما انسان‌ها این طور نیستید... شما وارد یک محیط می شوید و شروع به تکثیر می کنید. آن قدر تکثیر می شوید تا این که تمام منابع طبیعی آن منطقه مصرف می شود و تنها راه بقای شما انتقال به محیطی دیگر است.

خوب احتمالاً نیازی به این همه فلسفه بافی دیده نشده است.

یک فیلم «اکشن» که نباید این قدر حرف داشته باشد!

بگذریم... راستش بابت نوشتن یا نوشتن چنین شکواییه‌ای، مدتی با خودم درگیر بودم، اما بالاخره به این نتیجه رسیدم که باید حسن خفنه مسئولیت و تعهد را به نحوی در ناشران و مترجمان عزیزمان بیدار کرد تا انشاءالله دیگر شاهد چاپ چنین چیزهایی نباشیم و به جای بالا بردن سطح کمی کتاب در کتاب فروشها به فکر ارتقای سطح کیفی کتاب و کتاب خوانی در کشورمان باشیم.

نمایشگاه اخیر کتاب نشان داد که ما کمبود کتاب نداریم، کمبود کتابخوان داریم. پس در این صورت آیا انصاف است که وقت تعدادی از همان عده اندک کتابخوان را نیز با کتابهایی این چنین از سر شتاب و بی دقتی، تلف کنیم؟ کمی ببیندیشیم.



● سعی نکن فاشق را خم کنی. این غیرممکن است به جای آن

سعی کن حقیقت را دریابی.

□ (ص ۴۶): در این صفحه، مکالمۀ تلفنی میان «سایفر» و «تنک»

حذف شده و تنها به آوردن توضیح کوتاهی مبنی بر اینکه «سایفر» به «تنک» تلفن می کند و از او درخواستی می کند و غیره، بسنده شده

است. چنین چیزی به هیچ وجه در یک فیلمنامه، مرسوم و مجاز نیست و از نشریه‌ای که عنوان وزین «سینما تئاتر» را برای خود برگزیده و قاعدتاً دست اندرکاران آن باید به نوعی از اهالی سینما و تئاتر باشند، انتظار بیشتری می رود. نظیر این حذف در جاهای دیگر کتاب نیز به چشم می خورد (ص ۵۴ سطر ۲۳ و ص ۶۲ سطر ۲۶).